



کودکان کم سال به طور معمول آینه‌هایی هستند که نقوش رفتاری مادران و پدران و نزدیکان خود را منعکس می‌کنند و آن چه می‌گویند و یا می‌کنند به طور ناخودآگاه بازتاب گفتار و کردار نزدیکان آن‌هاست. و در این زمانست که کودکان خوی و رفتار بزرگترها را کسب می‌کنند. و پایه‌های شخصیت آتیه‌ی خود را براین مینا فرو می‌ریزند.

علمای علم تربیت این مرحله را مرحله‌ی تلقین‌پذیری نام نهاده‌اند و این چنین است که کودکان بین دو تا سه سال به طور معجزه‌آسایی تغییر اخلاق و روش می‌دهند و هم چون تصاویر کارتونی با سرعت از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر منتقل می‌شوند، و کودکی که امروز تندخو و بدخیم است فردا به ناگهان تبدیل به کودک نیک رفتار خوش‌خویی می‌شود، که به نظر دیگران یا جن‌زده شده و یا گرفتار معجزه‌ای شده است. حال آن که فقط

آسانا به آسانی و بطور ناخود آگاه، نسل نیک آینده را می سازند

کودک در یک آن خوی نیک و یا بد شخص دیگری را کسب کرده و به تقلید آن پرداخته است. و این چنین است که خلق و خوی مادر و پدر و بزرگترهای یک خانواده آیندم ساز یک کودک می شود و از او یک فرد مثبت و یا منفی می سازد.

بدون شک نوزادی که از جسم مادری پرورش یافته و سپس زندگی در کنار او و بسا یاری او را آغاز کرده است، و یا کودکی که همواره چهره‌ی مردی را به عنوان رئیس خانواده در کنار خود دیده و از نفوذش نیز متأثر شده است، از احساسات و عواطف آن مادر و یا پدر تغذیه هم می کند، اگر مادرش خنده‌رو و مهربان باشد او نیز همان روش را پیش خواهد گرفت، و اگر پدرش عصبانی و سلطه طلب و تندخو باشد او نیز خلق و خوی پدر را کسب خواهد کرد.

من خود پدر از خودراضی و پرنخوتی را می شناسم که دو دختر و یک پسر غیرقابل تحمل به اجتماع داده است و همچنین مادر نیک نفس پاک دلی را نیز می شناسم که دختری چون خود روشن فکر و آینه دل پرورده است. این معنا این نتیجه را به ما القا میکند که تربیت کودکان از راه تلقین پذیری به آسانی



ممکن است و مادران و پدران و مربیان آگاه و وارد به علم تربیت به خوبی میتوانند بایاری این شیوه کودکان را مطابق دلخواه خود تربیت کرده و به راه بیندازند، اگر چه این امر هم همیشه به آسانی انجام نمی‌گیرد و کودکانی که به علت تربیت غلط و نادرست خودسر و نافرمان بار آمده‌اند به آسانی تحت تاثیر تلقیاتی بعدی قرار نخواهند گرفت و تربیت آنان مستلزم روش‌های شدیدتر و دقیق‌تری است و مادر و یا پدر و یا مربی باید با منتهای ملامت و مهربانی و ظرافت به معالجه‌ی کودک متمرّد پرداخته و بیماری روانی او را علاج کند.

به طور مثال کودک نافرمانی که زیر باران به بازی پرداخته و می‌خواهد با کفشهای گلی وارد خانه شود اگر با مادر خشم‌گینی روبرو شود که جلوی در ایستاده و سراو فریاد بکشد که حق ندارد با این کفش‌ها وارد خانه شوی بی‌شک به طفیان شدیدتری دچار خواهد شد ولی اگر مادر با مهربانی دستی به سر او بکشد و بگوید عزیزم تمام روز خانه را تمیز کردم و حتما تو دلت نمی‌خواهد که خانه را دوباره کثیف کنی، کودک نرم شده و کفش‌هایش را به سادگی جلوی در از پای در خواهد آورد. گفتیم که کودکان بین دو تا سه ساله از خاصیت تلقین‌پذیری شدیدی برخوردار هستند ولی باید به این معنا هم توجه کنیم

که میزان تلقین‌پذیری در همه‌ی کودکان به یک اندازه نیست و عوامل خارجی هم تا اندازه‌ای برای معنا تاثیرگذاری می‌کند. ولی با این همه باز هم آن چنان که باز نوشتیم خلق و خوی و رفتار و کردار و گفتار اطرافیان کودک بزرگ‌ترین نقش را در ساختن آینده‌ی او انجام می‌دهند و مرددبخت‌یازن پریشان حال امروز، دنباله‌ی مرددبخت‌وزن پریشان حال دیروز است و چه بسا که این فاجعه نسل‌ها پی‌درپی ادامه داشته باشد.

گفتیم که تلقین‌پذیری یکی از خصایص عمده‌ی رشد و تربیت کودکان است که البته به طور ناخودآگاه انجام می‌گیرد، یعنی کودک بدون آن که بداند و یا تمیز بدهد همان راهی را طی می‌کند که تلقین‌کننده خواسته است و این چنین است که تلقین یک فکر و یا یک عقیده به آسانی جای آموزش را می‌گیرد و موفقیت بیشتری به دست می‌آورد.

برای نمونه به صحنه‌ای که سال پیش کنار دریا با آن مواجه شدم اشاره می‌کنم. دو پسر که با پسرهایشان به ساحل آمده بودند به ترتیب از برابر من رد شدند، پدرها و پسرها برای طی کردن فاصله بین ویلا و دریا باید از روی ماسه‌های داغ می‌گذشتند و هر دوی پسرها در نزدیکی من به آسمان جستند و فریاد کشیدند و ای

خداجون پام سوخت ، چه داغه ،

اما عکس العمل پدرها کاملا متفاوت بود
چرا که یکی از آن‌ها در جواب پرسش گفت :
بله ، خیلی داغ است .

و پدر دیگر گفت : بچه بازی درنیار ،
اصلا داغ نیست .

حالا باید دید از این دو تلقین متفاوت
چه نتیجه‌ای به دست آمد .

از آن پس پسر اول دیگر هرگز بموضوع
داغی‌ش‌ها اشاره نکرد ولی پسر دوم هرروز
به محض رسیدن به آن نقطه از گرمای‌ش‌ها
شکایت می‌کرد و قادر نبود که این مسئله را
بی‌اهمیت بگیرد . چرا که تلقین پذیری بطور
خودآگاه انجام نمی‌گیرد و تلقین شونده بطور
ناخودآگاه آن را می‌پذیرد و به همین دلیل
اگر تلقین خالی از حقیقت باشد به نتیجه‌ی
دلخواهی نمی‌رسد ، پدری که با خون سردی
گرمی‌ش‌ها را تصدیق می‌کرد در حقیقت با
خونسردی به پرسش فرمان بی‌اعتنائی و پیشروی
را می‌داد در صورتی که پدر دوم که میخواست
حقیقتی را قلب کند خودش را در ذهن
پسرش کوچک می‌کرد و از دروغی که می‌گفت
نمی‌توانست بهره‌ای به دست بیاورد ، که
خودش هم از شدت گرما روی‌ش‌ها جست و
خیز می‌کرد و در فکر راه گریز بود .

وقتی که کودکی را برای یک عمل جراحی
به بیمارستان می‌برید اگر یکی از بزرگترها با

صدای لرزان و چشمان فرو رفته در صدد تسلی
او برآید و سعی کند تا موضوع عمل را بی-
اهمیت جلوه دهد بدون شک از این
تلقین بهره‌ی مثبت نخواهد گرفت ، حال
آن‌که وقتی با صدای محکم و مطمئن به کودک
در این باره اطمینان داده شود بی‌شک به
نتیجه‌ی مطلوب خواهد رسید . و باز از این
مثال این بهره را به دست می‌آوریم که
ارزش تلقینات ناآگاه به مراتب از تلقینات
آگاهانه بیشتر است ، به این معنا که اگر خرت
و پرت‌های اتاقتان را جمع کنید ، کودک نیز
بلافاصله به جمع آوری اتاقش مشغول می‌شود
ولی اگر بگویید نگاه کن . و تمیز کردن اتاق
را از من یاد بگیر ، یا کودک از انجام دادن
آن چه که شما می‌خواهید خودداری می‌کند و
یا این که این کار را میمون‌وار و بدون حس
ابتکار شخصی انجام می‌دهد . و این چنین
است که کودکان صفات و خصائل مثبت خانواده
را مثل خوش‌خویی ، مقاومت ، بردباری ، صبر ،
و غیره را خود به خود و بدون تذکر و فرمان
بزرگترها از افراد خانواده می‌آموزند و آن‌را
بهتر و آسان‌تر فرامی‌گیرند ، و پدران و مادران
و مربیانی که آراسته به فضایل اخلاقی و تقوا
هستند بدون کوچک‌ترین زحمتی مردان و
زنان مثبت و با تقوای آینده را می‌سازند و
دین خود را نسبت به نسل آینده‌ها انجام می‌دهند .



نقش خانواده از دیدگاه پرورش

۷ - متاسفانه آمارها ، با همه نارسائی بروشنی گواه آن است که نسبت طلاق به ازدواج در جامعه شهری ما ، بالاست . برطبق ارقام سال ۱۳۵۵ در برابر ۱۰۴ هزار ازدواج در مناطق شهری ، ۱۵ هزار طلاق در همان مناطق روی داده و حال آن که ارقام مشابه برای مناطق روستائی به ترتیب ۴ و ۶ و ۳ هزار بوده است یعنی نسبت شکست ازدواج در شهرها سه برابر روستاهاست و اصولا این مطلب که از هر ۷ ازدواج شهری یکی بطلاق منجر شود ، نمی تواند ما را آرامش خاطر بخشد . راست است که تعداد طلاق های ثبت شده در فاصله سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۵ تقریباً تغییر نکرده (۸) و در فاصله دوسرشماری اول و دوم کشور (۱۳۳۵ - ۱۳۴۵ - شمسی) شماره مردان و زنان «بی همسر بر اثر طلاق» حتی کاسته شده است (۹) اما بازقرائن و امارات بسیار در کار است که در جنب طلاق که جنبه رسمی دارد ، جدائی بصورت غیررسمی فراوان بچشم می خورد و مسلماً تاثیر منفی آن نیز غیر قابل اغماض و مسامحه است .

در مطبوعات خواندیم که براساس مطالعه یکی از جامعه شناسان ، در یکی از کشورهای بزرگ سوسیالیستی ، یک سوم ازدواج

ها به طلاق می انجامد ، البته این حد اعلاى رواج طلاق است . حد پائین تر در کشورهای غربی ، بخصوص بعد از خاتمه جنگ های بزرگ ، ثبت شده که از هر ۴ یا ۵ ازدواج یکی بطلاق منتهی می شود . نسبت ۷ به ۱ که در جامعه شهری خود باز یافتیم ، و در بعضی سالها بحدود ۶ به ۱ رسیده است ، باید ما را بلزوم چاره اندیشی بموقع پیش از اینکه مساله سخت بفرنج شود ، فراخواند . تعداد خانواده های ناقص ، یعنی خانواده - هائی که گرفتار مشکل فقدان یکی از والدین باشد ، نیز در ایران کم نیست (۱۰)

و همچنان که روانشناسان و مربیان معلوم داشته اند ، ایفای هر دو نقش پدری و مادری که مظاهر عطف و قدرت هستند ، در هر خانواده ضرور است و خانواده ناقص ، بدشواری می تواند جای تهی را پر کند .

۸ - حال برگردیم بر سر مطلب اصلی سخن خودمان ، که نقش خانواده ایرانی در پرورش روحی و اخلاقی فرزندان بود و با یادآوری نقش برجسته ای که خانواده دریافت اجتماع و زندگی ایرانی داشته و دارد ، متذکر شویم که تربیت اخلاقی فرزندان از تربیت خودمان یعنی اولیاء و مربیان دیگر آغاز

می‌شود و اگر می‌خواهیم فرزند خوب داشته باشیم، باید خودمان خوب بشویم.

اولین وظیفه پدر و مادر در این عرصه، ایجاد محیط محبت - صفا و آرامش در خانه خویش است. محبت شکوفاننده وجود و استعدادات کودکان است از طریق این رابطه عاطفی می‌توان ارزش‌ها و احکام جامعه را به نسل جدید منتقل ساخت. صفا یعنی پرهیز از هرگونه بی‌مهری، بی‌وفائی، دروغگوئی، تحریک حسد و بدگمانی، که بقول لئوئیس ترمن و همکاران او (مولفان عوامل روانی در سعادت زناشویی - ۱۹۳۸) عوامل اساسی تفرقه میان زن و شوهر هستند (۱۱) و بالاخره آرامش یعنی برقراری آن ثبات و تداوم عاطفی، فکری و روحی که وجودش مهمترین عامل پرورش شخصیت قوی و فاقد تنازع درونی در فرزندان است و فقدان بقول کارن هورنی و بس روانکاو و روانشناس دیگر، همراه با بی‌ثباتی‌های سیاسی و اجتماعی عصر حاضر از موثرترین عوامل تکون و رشد شخصیت - های ناسازگار و غیر متعادل بشمار می‌آید.

قسمت عمده‌ای از بیماری‌های عصبی و روانی عصر ما را به همین ریشه، محول می‌توان کرد.

۹ - وظیفه دوم، یکدست کردن و یک

پارچه نمودن مقررات و ارزش‌هایی است که جامعه از آن تبعیت می‌کند و باید به نسل نوحاسته انتقال دهد. غالباً تعلق‌زن و شوهر بدو فرهنگ مختلف، یا دو آئین گوناگون، نتایج مثبتی، بعلت تشنت و تغایر الگوها، در تربیت فرزندان ببار نمی‌آورد. نسبت شکست درازدواج‌های بین قومی و بین فرهنگی (بخصوص از دو مذهب متفاوت) بالاست. اما تنوع و تباین الگوها، فقط بعوامل فرهنگی مربوط نیست، ممکن است تعلق مردوزن به دو طبقه متفاوت که در دو فضای مختلف باروش‌های متباینی پرورده شده‌اند، همین آثار را پدیدار کند. در هر حال، دراجتماع پرتحرک امروز، از ازدواج‌های بین طبقات و بین‌گروه‌ها وقشرهای جدا ازهم و دیگر گونه، چاره‌ای نیست و خوشبختانه در ایران اینگونه تعصبات بین طبقات از دیر باز قلیل و خفیف بوده است، لذا مادر و پدر باید کوششی ارادی در جهت یکدست کردن و یک پارچه کردن روش‌ها، بینش‌ها و برداشت‌های خود از جهان و زندگی، بکار برند بطوریکه فرزندان با دستورات متغایر که مانع تشکل وجدان اخلاقی سالم و استوار پایه و صاحب مایه‌ای است، مواجهه نکرده. اگر تناقضات تربیتی در داخل

خانواده حل و مرتفع شود، طفل و نوجوان برای مقابله با هر محیط نامساعدی بمقدار بسیار مجهز است، حتی تناقضات میان تربیت خانوادگی و تربیت در آموزشگاه و جامعه و محیط فرهنگی را می شود بوجهی چاره جوئی کرد. اما تناقضات تربیتی درون خانواده در محیط های بعدی، چاره پذیر نیست.

۱۰ - وظیفه سوم، اطلاع گرفتن از اصول صحیح تعلیم و تربیت کودکان، نه فقط از جهات پزشکی و بهداشتی، بلکه از نظرگاه روانی واجتماعی و تربیتی است. باید مادران و پدران ما بیش از این در این زمینه ها کتاب بخوانند. بیش از این با مشاوران تربیتی و روانی بمشورت بنشینند. بیش از این در انتخاب کتاب، محیط بازی و دیگر عوامل موثر در روحیه و رفتار فرزندان خویش، حتی در انتخاب برنامه های رادیو - تلویزیون - سینما و غیر آن دلسوزی و دقت بکار برند و بخصوص بیش از این با فرزندان خود صرف وقت، گفتگو و تبادل تجربه و اندیشه کنند.

۱۱ - زندگی ماشینی امروز ما، مناسفانه اوقات پدر و مادر را در همنشینی، همسخنی و هم اندیشی با فرزندان خود بسیار محدود

کرده است و این بزرگترین عامل تفرقه ای است که درون خانواده ها و میان نسل ها بیش از پیش قوت می گیرد و ارکان جامعه را به لرزه می فکند. در این هم صحبتی است که مجال داریم برداشت های نادرست اطفال را از محیط بمفهوم عام آن اصلاح و تصحیح کنیم. در این هم صحبت هاست که می توانیم بینش و قدرت تمیز و سنجش آنان را نیروی بیشتر بخشیم و سم بعضی اشارات و دلالات نادرست و ناروای بچه همسایه و وسائل تجاری ارتباط جمعی را که متاسفانه بیشتر در پی جذب اهواء نفس مشتریان هستند، تا تعلیم و هدایت و ارشاد آنان، تا حد امکان خنثی کنیم. از این رو وظیفه چهارم که یادآوری آن برای والدین سودمند است، صرف وقت بیشتر در خانه و خانواده و با فرزندان خویش است. در این جا باید حاشیه ای باز کنیم و آن این است که در دنیای امروز، در خانواده های متوسط بسیاری از مادران ناگزیر بکار کردن هستند. در مملکت خودمان، عده زیادی از مادران فعالیت اقتصادی دارند، اما این امر، بمفهوم آن نیست که چنین مادرانی از ایفای وظیفه تربیتی خود عاجزند، زیرا اگر هم بفرض، وقت کمتری صرف اطفال

فیلسوفی بزرگ نظیر کانت می پنداشت. دین با ترویج اعتقاد بمبدأ و معاد، قواعد اخلاقی را سندیت می بخشد و بر رعایت آنها اعمال نظارت می کند. پدران و مادرانی که تصور می کنند باید فرزندان خویش را بحال خود رها کنند و از بیان معتقدات مذهبی، بیبانه روشنفکری و پیروی از اصل آزادی انتخاب راه و روش، در حضور کودکان و جوانان پرهیز نمایند، سخت در اشتباه هستند مسلماً مراد ما از معتقدات مذهبی، تعصبات خشک و قشریت و تقلید بطواهر در عین غفلت از معنی و باطن نیست، بلکه مرادمان روح

خود کنند، این وقت را با دانائی و آگاهی بیشتر می توانند مورد استفاده قرار دهند و تجربه و پختگی اجتماعی خود را برای غنای بیشتر محتوای مکالمات و مبادلات فکری و عاطفی خود با فرزندان خویش، بکارگیرند.

۱۲ - همه تاریخ گواه این حقیقت است

که دین بنیادگذار اصلی اخلاق، در همه اجتماعات بوده، قواعد اخلاقی را نه از خوش آیند و بدآیند و لذت و نفع آدمیان می توان استخراج و استنتاج کرد و نه حتی از قوه عقل بصورت دستورهای مطلق چنان که



دیانت است که عشق به ارزشهای والارابطور مطلق، و فارغ از نسبیت نفع یا لذت یا مصلحت شخصی و قومی تعلیم می‌کند و آن را در ژرفای وجود آدمیان مستقر و متمکن میسازد. طفل هم از آغاز نیاز با احساسات مذهبی دارد. باید مهر به خدا را در قلب او القا کرد. مهر به خدا در عین حال مهر به هستی و همه بشریت است و این محبت‌های سه‌گانه است که جهان مادی سرگشته امروز ما، بیش از همه برای بازگشت به تعادل و آرامش درونی بآن احتیاج دارد.

پس وظیفه پنجم والدین که حق بود در راس وظائف عنوان می‌شد، تربیت اخلاقی بر مبنای دینی است، اما دینی مقرون به سه صدر و عاری از تعصب خام که خوشبختانه سنت این‌گونه دینداری در عرفان ایرانی ریشه کهنه دارد، و البته مراد آن عرفان است که با فقر و پشمینه پوشی و اعتزال و پشت پا زدن بدنیا و مافیها مشته نمی‌شود بلکه عرفانی مثبت و جهان آرای و سازنده است که عبادت را در خدمت خلق می‌داند و مادیت و پیشرفت مادی را بعنوان وسیله برای نیل به هدف‌های عالیرتبه معنوی بکار می‌گیرد.

۱۳ - اهمیت مطلب ایجاب میکند که در این مقوله، سخن را اندکی بدرازا کشیم. ذکر این نکته از قول علمای بنامی چون مالینفسکی - کلاکهن - فرت و دیگران در این جا بی‌مورد نخواهد بود که دین و مذهب چند وظیفه با رسالت اساسی دارد:

الف - تثبیت و حفظ و انتقال نظام اجتماعی از طریق اعتبار بخشیدن باصول و احکام مفید به حفظ نظام جامعه (که نقش اجتماعی دین و مذهب باشد).

ب - سندیت دادن به اعتقادات و اعمال و معنی بخشیدن به رفتارهای فرد در جمع از طریق ارائه هدف و غایت برای آن (که نقش اخلاقی دین و مذهب باشد).

ج - ایجاد پیوند بین فرد و جمع و بین گروه‌های مختلف یک جامعه، از طریق ترویج آداب و رسوم و اعتقادات و کمک به تطابق و سازگاری فرد با زندگی و محیط خویش.

د - ایجاد حس امنیت و اطمینان در لحظات دشوار بحران زندگی فردی و اجتماعی و یا در مقابل حوادث نامطلوب غیر مترقب، و بالاخره - توجیه و پاسخگوئی سئوالاتی که علم از اجابت آنها بازمانده است مانند علت جوئی‌های نهائی که ذهن

ایرانی از ابتدا به تعاون و تعاضد اهمیت می‌دهد ولی دایره این‌گونه مبادله بر روی هم محدود است و از مرز خویشان تقریباً فراتر نمی‌رود باید به تربیت اجتماعی توجه بیشتر معطوف داریم و با تجارب محسوس به فرزندان خود روشن کنیم که نفع و مصلحت فردی آنان با منافع و مصالح جامعه قرین است و سعادت فرد در عین شقاوت جامعه، مقدور نیست. شرکت در فعالیت‌های دستمجمعی و آموختن آداب مشورت و تبادل نظر با دیگران از ضروریات است. باید از کودکی به افراد تفهیم شود که فی‌المثل بهداشت کوچه آن‌ها ضامن بهداشت خانه ایشان است رعایت حقوق دیگران، حرمت خود شخص و حقوق او را در انظار مردم تضمین می‌کند. باید از وسائل مختلف منجمله مضحک جلوه دادن رفتارهای خودکامه و بی‌ملاحظه‌نسبت به سایر مردم، در سینما - در رادیو - در تلویزیون و در تعلیمات شفاهی خودمان مدد گیریم برای اینکه ارزش رعایت دیگران را در نظر متعلم و متریبی بالا بریم، جامعه فردای ایران نمی‌تواند بر خودخواهی بنا شود، لذا باید دیگر دوستی را از آغاز در نهاد فرزندان خود جایگزین سازیم.

ما، هرگز از آن دست بر نمی‌دارد. پس سخن چارلز الوود صحیح است که دین بنیادگذار نظام اجتماعی و اعتبار بخشنده بتاسیسات و مقررات و ارزشهای جامعه است و انحطاط دین، سبب انحطاط جامعه است و هرگاه نظارت و سلطه دین از کارافتد جامعه و انسان بمراحل اولیه رجعت می‌کند. در جهان عقل‌گرای مادی ما که ناچار با خودکامگی و خودخواهی قرین است، سخن بنیامین کید راست می‌آید که دین با تعلیم عشق و فداکاری می‌تواند جهان مهندسی به عقل را که براساس قانون تنازع بقاعلمی - کند و ناگزیر محکوم به انحطاط و انهدام است دگر باره بتعاون و تعاضد دعوت و هدایت کند و از این رو اگر دین را عنصری اساسی در تربیت اخلاقی خانواده تلقی کردیم، سخنی بگزار گفتیم.

۱۴ - گفتیم که آدمی در آغاز، در مرحله خودکامگی و خودمداری (بقول پیازه) قرار دارد، باید خانواده او را از یک طرف بجای موجود اتکالی بانسان منکی بنفس تبدیل کند و از طرف دیگر در جهت اجتماعی کردن او و سوق دادنش به همفکری و همکاری با دیگران یاری بخشد خوشبختانه خانواده

آزمایش بازی کودکان مبین آن است که در آغاز، کودکان برگردشی مجتمع میشوند. بعد شخص می تواند محور و مدار اجتماع آنان شود در مرحله بعد، مفاهیم انتزاعی می-تواند نوجوانان را گردهم آورد. در اجتماع ما هم باید آرمانهای والای ملی و بالاتر از آنها انسانی، عامل تجمع و توحید آراء و مساعی افراد گردد و این جاست که وجود ایدئولوژی و توجه به مدینه فاضله، واحد، ضرورت حاصل مینماید.

۱۵- از آن چه گفتیم می خواهیم این نتیجه را بگیریم که هرگاه خانواده با توسعه بعضی موسسات اجتماعی، برخی از وظائف خود را بدیگر نهادها سپرده است اما از دو جهت در جامعه امروز ما، نهادی غیرقابل جانشینی است یکی از آن بابت که در جامعه غربت زده کنونی، پناهگاه زن و مرد است که در آن مبادلات عاطفی و فکری و صمیمیت متقابل، رنج زندگی در «دنیای غریبه ها» را از خاطر می برد و دو دیگر از لحاظ نقشی که در تربیت و انتقال فرهنگ و سازگارساختن فرد با جامعه و تکوین و رشد شخصیت طفل دارد.

تحقیقات علمی اسپیتز در امریکا -

بولبی در انگلستان و رودینسکو در فرانسه بخوبی روشن کرده اند که اطفال پرورده در زیر نظر پرستاران متخصص که قواعد علمی و عقلی کار را می دانند ولی فاقد احساسات و عواطف مادری هستند، چه از لحاظ رشد بدنی و چه از لحاظ رشد عقلی- اخلاقی و اجتماعی نسبت به اطفالی که در دامن پرعظوفت مادران بزرگ شده اند، متاخر هستند و تنها خانواده است که نیازهای عاطفی کودکان را برآورده می سازد و در حکم ویتامین روانی برای رشد همه جانبه آنان است. شاید روزی علم و فن بتواند آدمک هائی را که مانند ماشین برای اجرای برخی اعمال از پیش تعیین شده، مهیا باشند به عالم تحویل دهد، اما مسلماً این آدمکها انسان بمعنای جامع کلمه، و سخن درست بگویم بمفهوم علوی و ملکوتی کلمه مادر نخواهند بود.

(۱) تاریخ فلسفه تربیتی فردریک مایر- قسمت دوم - ترجمه علی اصغر فیاض - چاپ ۱۳۵۰ - صفحه ۴۹۹.

(۲) رجوع شود بحماة شناسی ساموئیل کونیک و کتابهای نظیر آن - فصل تاسیسات تربیتی.

(۸) البته سازمان ثبت احوال کشور که تهیه کننده و ارائه دهنده این ارقام است نیز خود به صحت و جامعیت آن اعتماد ندارد .
(۹) کاهش در حدود ۲۳ درصد در مورد مردان و ۷ درصد در مورد زنان .

(۱۰) در سال ۱۳۳۵ شمسی ، ۱۹۳ هزار مرد و ۱۸۰ هزار زن «بی همسر بر اثر فوت» شناخته شده‌اند و این اعداد در سال ۱۳۴۵ بالغ بر ۱۴۸ و ۸۶۲ هزار بوده که ضمانتشان می‌دهد مردان کمتر از زنان تحمل بی همسری را دارند .

در همان سال اخیر جمع زنان و مردان دهسال بالا ، بحدود ۱۷ میلیون نفر بالغ می‌شده و افراد بی همسر بر اثر فوت یا طلاق کلا به ۱۸۱۵۵ هزار نفر بالغ می‌شد (کمتر از ۷ درصد) اما بعید نیست که قسمتی قابل ملاحظه از همان ۵ میلیون خانوار را همین یک میلیون بی همسر بر اثر فوت یا طلاق اداره می‌کرده‌اند و باین ترتیب ، نسبت خانواده های ناقص ، به عدد قابل توجهی سر میزند .
(۱۱) ایضاً مینه جامعه شناسی - صفحه

۳۴۷



(۳) رجوع شود از جمله بکتاب زناشوئی و اخلاق نامبرده - چاپ دوم ترجمه فارسی ۱۳۵۵ .

(۴) ایضا همان کتاب مقدمه مترجم : مهدی افشار

(۵) رجوع شود بمنابع ماخذ مذکور در ذیل صفحه ۳۴۱ کتاب «زمینه جامعه شناسی» چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۴ شمسی و نیز جامعه شناسی ساموئل کونیک ترجمه فارسی - چاپ ۱۳۴۶ صفحه ۲۵۵ .

(۶) لندیس در کتاب مسائل اجتماعی در امریکا و جهان (۱۹۵۹) اثر گسیختگی خانواده را در جرم جوانان باز نموده است . از جمله تحقیقات تازه تر در مورد رابطه میان بزهکاری جوانان و پاشیدگی و نابسامانی خانواده کتاب شلدون و گلوئک است تحت عنوان «محیط خانواده و بزهکاری (لندن ۱۹۶۲)» .

(۷) در سال ۱۳۴۵ شمسی از ۵۰۲۹ هزار خانوار کشور ۲۷۲۶ هزار خانوار یعنی (۵۴%) ۵ و ۶ و ۷ عضو و بیشتر داشته‌اند . نسبت خانوارهای ۷ نفر عضو و بیشتر ۲۵ درصد کل خانوارها بوده است .